

## بسمه تعالی

### مقدمه

#### نام و نسب

کمال‌الدین ابوالفضل اسمعیل بن ابو محمد عبدالله بن عبدالرزاق اصفهانی<sup>۱</sup> از قصیده‌سرایان معروف و شاعران بزرگ اواخر قرن ششم و ثلث اول قرن هفتم است. پدرش جمال‌الدین از شعرای معروف قرن ششم بود و نخست شغل بازاری داشت و از دکان به مدرسه آمده شاعری پیشه کرد. کمال اسمعیل در ضمن قصیده‌ای که در مدح رکن‌الدین صاعد سروده است گوید<sup>۲</sup>:

بندگی تو مرا مکتسب و موروث است      زین قبل لازم صدر تو چو بخت و ظفرم...

نیست پوشیده که در عهد صدور ماضی      رخت زی مدرسه آورد ز دکان پدرم

از کرم عذر چه خواهی که در ایام تو من      از میان علما رخت به بازار برم؟

وفات جمال‌الدین را در سال ۵۸۸ نوشته‌اند.

در علت اشتهار کمال اسمعیل به «خلاق المعانی» دولت‌شاه سمرقندی گوید<sup>۳</sup>: «اما اکابر و شعرا کمال‌الدین اسمعیل را خلاق‌المعانی می‌گویند، چه در سخن او معانی دقیقه مضمیر است که بعد از چند نوبت که مطالعه رود ظاهر می‌شود...».

#### فرزندان جمال‌الدین

کمال‌الدین در قصیده‌ای که پس از مرگ پدر خود با مطلع:

شکست پشت امید و نبود کار هنر      که از وفا و مروت نمی‌دهند خبر<sup>۴</sup>

۱- معجم‌اللقاب ابن الفوطی ج ۱ ص ۱۴۹. ۲- دیوان بیت‌های ۳۱۰۶ و ۳۱۱۹ و ۳۱۲۰. ۳- تذکره دولت‌شاه چاپ محمد عباسی ص ۱۶۴. ۴- بیت‌های ۲۲۹۲ و ۲۳۳۵ و ۲۳۳۶.

ساخته و در آن حقوق پدر را به یاد رکن الدین صاعد ممدوح وی آورده است از چهار فرزند جمال الدین چنین یاد می کند:

چو گرگ مرگ ز ناگه شبان این رمه برد  
ز بهر این رمه بی شبان تویی غم خور  
بزرگ حقی اگر گوش باز خواهی داشت  
به چشم لطف در آن چار طفل خرد نگر  
خود جمال الدین نیز به چهار فرزند خود اشاره می کند و می گوید<sup>۱</sup>:

هست بر پای من دو بند گران  
علقت چار طفل و حب وطن

و از این قرار لااقل چهار فرزند از جمال الدین مانده است که در بین آنها تنها کمال اسمعیل نام و نشان و شهرت یافته است.

کمال اسمعیل برادری کوچکتر از خود داشته که در جوانی در گذشته و برای وی مرثیه ای ساخته است<sup>۲</sup>:

چگونه در چمن خوشدل کنم پرواز  
که مرغ عیش مراروزگار پر ببرد  
دو شاخ هر دو ز یک اصل رسته بر یک جای  
به تیغ قهر اجلمان ز یکدگر ببرد  
به نوجوانی ببرد شاخ عمرش مرگ  
اگر چه رسم نبوده ست شاخ تو ببرد  
اگر چه منزل مادر سفر برابر بود  
ولیک آنکه جوان بود زود تر ببرد  
دولتشاه گوید<sup>۳</sup>: «خواجه جمال الدین عبدالرزاق را دو پسر بوده است، معین الدین عبدالکریم و کمال الدین اسمعیل، معین الدین نیز اهل فضل و دانشمند است».

### تولد کمال اسمعیل

تاریخ ولادت کمال اسمعیل به درستی معلوم نیست اما با شواهد و قرائنی که در دست است تاریخ تقریبی ولادت وی را می توان تعیین کرد، از جمله در قصیده ای که پس از وفات پدر خود با مطلع:

روزی و طاء کحلی شب بر سر آورم  
بگریزم از جهان که جهان نیست در خورم<sup>۴</sup>  
ساخته است گوید:

سنم زیست گر چه فزون نیست می شود  
گردون پیر از بن سی و دو چاکرم<sup>۵</sup>  
بنابراین هنگام وفات پدر کمال الدین ۲۰ ساله بوده است و اگر تاریخ وفات جمال الدین را چنانکه گذشت حدود سال ۵۸۸ بدانیم تاریخ ولادت کمال اسمعیل حدود سال ۵۶۸ می شود.  
در قصیده طویل الذیل دیگری هم که قسم نامه نام دارد به ۲۰ سالگی خود چنین اشاره می کند:

۱- دیوان جمال الدین چاپ ۱۳۲۰ ض ۲۷۹ . ۲- بیت های ۷۴۷۱ تا ۷۴۷۴ .  
۳- تذکره دولتشاه چاپ محمد عباسی ص ۱۶۴ . ۴- بیت ۲۲۰۰ . ۵- بیت ۲۲۳۲



منم سلاله صلب خدایگان سخن      عجب نباشد اگر می‌کنم هنر اظهار<sup>۱</sup>  
 مراست از ندب فضل هفده خصل و هنوز      میان نوزده و بیست می‌کنم رفتار  
 و ظاهراً این قصیده و قصیده قبل در یک سال به نظم آمده است.

### معتقدات و مذهب

کمال اسمعیل در درجه اول مسلمانی بوده است واقعی، معتقد به خداوند قادر:

ای دل و جان به یاد تو زنده      همه فانی تو حی پاینده<sup>۲</sup>  
 ای ز نعت صفات لم یزلت      فکر انسان سپر بیفکنده...  
 به خدایی خویش در گذران      هر خطایی که رفت بر بنده

وی معتقد بوده است که تنها مسلمان حقیقی رستگار می‌شود:

جان ازین منزل غولان به سلامت نبرد      جز کسی کز سر تحقیق مسلمان گردد<sup>۳</sup>  
 جاودان رستم اگر یادر رسول و اصحاب      بر سر نامه گفتارم عنوان گردد  
 و برای امن جان باید به حصار اسلام درآمد:

امن جان‌ها ز حصن اسلام است      کوش تا جان درین حصار بری<sup>۴</sup>

و در ترکیب بند بی‌مانندی که در نعت حضرت رسول (ص) به نظم آورده نهایت خلوص و ارادت خود را به پیشگاه مقدسش اظهار کرده است:

من بنده گرچه نظم ثنای تو می‌کنم      نظم ثنای تونه سزای تو می‌کنم<sup>۵</sup>  
 تو فارغی ز مدح چو من صد هزار لیک      من خود تقریبی به خدای تو می‌کنم  
 خود را بزرگ می‌کنم اندر میان خلق      نه آنکه خدمتی ز برای تو می‌کنم

در آن هنگام در اصفهان اکثریت با حنفیان و شافعیان بوده است و چنانکه به تفصیل خواهد آمد آل صاعد ریاست حنفیان را داشته‌اند و آل خجند ریاست شافعیان را و وی مداح هر دو خاندان بوده و در ضمن مدح صاعدیان گفته است:

تا دوستی نعمان بر خود کنند ثابت      خیل بهار بینم یک سر شده مقاتل<sup>۶</sup>

و در ضمن مدح رکن‌الدین مسعود صاعد گوید:

تاریک شد جهان شریعت که اندرو      نور چراغ مذهب نعمان پدید نیست<sup>۷</sup>

و وقتی بین رکن‌الدین مسعود و صدرالدین عمر خجندی مصالحه شد گفت:

همی نازد دل دولت، همی خندد لب ملت      که یار شافعی الوقت نعمان الزمان آمد<sup>۸</sup>

۱- بیت‌های ۲۱۹۰ و ۲۱۹۲      ۲- بیت‌های ۹۴۵۸ و ۹۴۵۹ و ۹۴۶۴      ۳- بیت‌های ۲۰۶ و ۲۰۷

۴- بیت ۹۵۰۵      ۵- بیت‌های ۱۲۶ تا ۱۲۸      ۶- بیت ۱۶۱۷      ۷- بیت ۴۴۴۱      ۸- بیت ۴۶۵۶

و در ضمن مرثیه عمر خجندی گوید:  
 خرسند گشته ایم که آخر قویدل است  
 و در جای دیگر گوید:  
 به قصد مذهب نعمان هر آنکه سعی کند  
 چنانکه ملاحظه می شود هر دو خاندان را ستوده است.  
 اما حقیقت این است که کمال اسمعیل مذهب خود را بر هیچیک از آن دو دسته آشکار نکرده و  
 وقتی هم که در این باره به وی تکلیف شده به صراحت گفته است:  
 بدان تا به نزد تو باشم مقرب<sup>۳</sup>  
 به تعیین نام و لقب در دهم تن  
 اگر نیز شرط است تعیین مذهب  
 ولکن رهی مرد این کار نیست (؟)  
 نکته دیگری که در اینجا ذکر آن لازم است این است که کمال اسمعیل نسبت به خاندان  
 پیغمبر (ص) ارادت کامل داشته است:  
 چون محرم رسید و عاشورا  
 در پی ماتم حسین علی  
 لعنت دشمنانش باید گفت  
 وی لعن قاتلان او را جایز می دانسته است:  
 اگر کسی پسری را از آن تو بکشد  
 اگر کشنده فرزند مصطفاست یزید  
 تو برکشنده فرزند خود مکن لعنت  
 و در ترکیب بندی که در نعت حضرت رسول (ص) ساخته است درباره حضرت امام حسن و  
 حضرت امام حسین (ع) گوید:  
 زین هر دو گوشواره زیبا که از تو یافت  
 و در قصیده ای به مطلع:  
 ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست  
 گوید:  
 در خانه حقایق آری ز در درآی  
 چون یاد اهل بیت رود بر زبان من  
 پدرش جمال الدین نیز مایل به تشیع بوده چنانکه در چند جا به مدح اهل بیت و شرح واقعه کربلا  
 وان در، در مدینه علم است و مرتضاست...  
 گر همدمی من نکند مشک بر خطاست  
 این آرزو و آرز دراز تو بر کجا است؟<sup>۷</sup>  
 در گوش عرش حلقه منت کشیده ای<sup>۶</sup>  
 به عمر خویش ره لعنتش رها نکنی<sup>۵</sup>  
 حدیث لعنت و نفرین او چرا نکنی؟  
 چو برکشنده فرزند مصطفی نکنی  
 حضرت امام حسین (ع) گوید:  
 اگر کسی پسری را از آن تو بکشد  
 اگر کشنده فرزند مصطفاست یزید  
 تو برکشنده فرزند خود مکن لعنت  
 و در ترکیب بندی که در نعت حضرت رسول (ص) ساخته است درباره حضرت امام حسن و  
 حضرت امام حسین (ع) گوید:  
 زین هر دو گوشواره زیبا که از تو یافت  
 و در قصیده ای به مطلع:  
 ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست  
 گوید:  
 در خانه حقایق آری ز در درآی  
 چون یاد اهل بیت رود بر زبان من  
 پدرش جمال الدین نیز مایل به تشیع بوده چنانکه در چند جا به مدح اهل بیت و شرح واقعه کربلا

۱- بیت ۷۳۴۷    ۲- بیت ۷۸۶۸    ۳- بیت های ۸۱۱۲ و ۸۱۱۳    ۴- بیت های ۱۰۵۷۶ تا ۱۰۵۷۸  
 ۵- بیت های ۱۰۵۷۹ تا ۱۰۵۸۱    ۶- بیت ۱۲۴    ۷- بیت های ۲۷۹ و ۳۷۱ و ۳۷۳



پرداخته است:

خدای عزوجل بر زمین دو شاخ نشاند  
یکی ز بیخ بکنند آب ناداده

ز یک نهال برون آخته حسین و حسن<sup>۱</sup>  
یکی به تیغ به زهر آب داده اینت حزن

### کمال اسمعیل و سهروردی

کمال اسمعیل در طریقهٔ تصوف پیرو ابو حفص شهاب‌الدین عمر سهروردی متوفی به سال ۶۳۲ (برادرزاده ابونجیب عبدالقادر سهروردی) از عرفای نامی قرن هفتم بوده که گروهی از کبار مشایخ قرن هفتم از شاگردان وی بوده‌اند. کمال اسمعیل در قصیده‌ای به مطلع:

دلا بکوش که باقی عمر دریابی<sup>۲</sup>  
که عمر باقی ازین عمر بر گذر یابی<sup>۲</sup>

که از قصاید عرفانی اوست شهاب‌الدین سهروردی را مدح می‌کند و می‌گوید:

از این بزرگان امروز در زمانه یکی ست  
شهاب دین عمر سهروردی آن رهرو  
امام و قدوة اقطاب ثالث العمرین  
به آبروی چنین خواجه‌ای توسل کن  
مدد ز همت او خواه در ریاضت نفس  
این قصیده ۷۷ بیت است و در پایان آن گوید:

چو این مساعدت از دولت میسر نیست  
ز نظم خویش دعایی بدان جناب فرست  
سعادت ابدی بر سرت نثار کنند  
و قصیدهٔ دیگری را با مطلع:

که بر ملازمت خدمتش ظفر یابی<sup>۳</sup>  
ز الفت کرمش بهره‌ای مگر یابی  
اگر قبولی از آن صدر نامور یابی

ز کار آخرت آن را خبر تواند بود<sup>۴</sup>  
که زنده بر پل مرگش گذر تواند بود<sup>۵</sup>

ظاهراً کمال اسمعیل به خدمت سهروردی نرسیده و مدایح خود را به نزد وی می‌فرستاده است. نامهٔ سهروردی به کمال اسمعیل: در کتابخانه شهرداری اصفهان جنگی است که تاج‌الدین علی وزیر ساکن شیراز در سنه ۷۸۲ آنرا ترتیب داده است و نزد چند تن از دانشمندان بزرگ آن عصر در فارس برده و به تقاضای او هر یک به خط خود چیزی در آن نوشته‌اند.

در این جنگ نامه‌ای از شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی موجود است که به کمال اسمعیل نوشته و این نامه به خط عمادالدین قزوینی است و ما آنرا عیناً در اینجا نقل می‌کنیم:

۱- دیوان جمال‌الدین چاپ ۱۳۲۰ مقدمه ص «یا».

۲- بیت ۴۲۵ دوم.

۳- بیت‌های ۴۹۹ تا ۵۰۱

۴- بیت ۳۷۶

۵- بیت‌های ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۳ و ۴۸۷ و ۴۸۸ دوم

نسخة كتاب الشيخ المولى المقتدى الافضل الا علم شهاب الحق و الملة و الدين السهروردى  
 قدس الله سره الى المرحوم السعيد كمال الدين اسمعيل عليه الرحمه  
 الفقير العضيف يسلم على السيد كمال الدين اسمعيل دامت بركته و يمدد بالدعاء الصالح و ينهى  
 اليه انه اذا اراد الله بعبد خيرا الدنيا و الاخرة وفقه لتحصيل رضاه و تحصيل رضا الله بتزكية النفس و  
 ذلك يحصل بالاجتناب عن الرذائل. فمن الرذائل الجوارح بالمناهى الشرعيه. فتطهيرها عن ذلك  
 بالتوبة النصوح. و يحتاج لتصحيح التوبة الى دوام الرعاية و المحاسبة فان لم تكن المحاسبة مقرونة  
 بانفاسه فليكن عند اداء كل فريضة من الصلوة فيعتبر ما كان له و عليه من كل فريضتين فان كان من  
 الفريضتين محروساً ليشكر الله تعالى و ان كان مفتتناً بشيء من قول او فعل فليكن تواباً اذا المؤمن  
 مفتتن تواب و<sup>۱</sup> من رذائل الاخلاق المذمومة من الحقد و الحسد و الرياء و التصنع للخلق فاذا تطهر  
 من الرذائل التى سبق ذكرها يسرى نور ذلك الى باطنه فيطلع على رذائل باطنه فيجتنب تلك الرذائل  
 و يستعين بالله تعالى على تبديل الاخلاق و عند ذلك يصير من ارباب المراقبة و يكون ظاهره فى  
 حماية المحاسبة و باطنه فى رعاية المراقبة و يطهر وجوده العينى و الذهنى و اذا تطهر الوجود ان  
 يكمل عبادته و يكمل صلوته و يصل بذلك الى مقام لم اعبد ربالم اره. و يتصف عبادته بعبادة الملائكة  
 و من هذا حاله يكون الزهد فى الدنيا من جاه و مال شعاره و دثاره و يصير من الذين يقال لهم لا تطمع  
 منزلة عند الله و انت. تريد المنزلة عند الناس و يستعلى ذروة الصدق و الاخلاص و يصير ممن ينفى<sup>۲</sup>  
 حديث النفس فى صلواته و يتصف قلبه بصفة قلبه فيكون القلب من الشخوع و الخضوع فى هيات  
 الصلوة و فى تلاوة القرآن تكون للقلب و يصير معنى ما يتلوه مكان حديث النفس و ذلك ثمرة تطهير  
 الوجودين من العينى و الذهنى و ما يعقلها الا العالمون.»

فليجتهد السيد العالم فى تفهم ما اودعت هذا الكتاب و ليطلع مرة بعد اخرى و يبلغ اخوانه  
 الطالبين و المسترشدين المترددين اليه عسى الله ان يأتى بالفتح او امر من عنده و صلى الله على محمد  
 سيد المرسلين و على آله الطيبين الطاهرين و سلم تسليماً كثيراً.

### ممدوحان كمال اسمعيل

ممدوحان كمال اسمعيل چند تن از پادشاهان و امرا و چند تن از صدور و وزرا و گروهی از  
 بزرگان و رجال آن عصر می باشند که ذکر هر یک بیاید:

### علاءالدين تكش خوارزمشاه

سلطان علاءالدين و الدين تكش بن ايل ارسلان خوارزمشاه در ۱۲ ربيع الاخر سنه ۵۶۸ به سلطنت  
 رسید<sup>۳</sup> و در ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ در منزل چاه عرب از حدود خوارزم به مرض خناق درگذشت. وی



در بیست و چهارم جمادی الاخره یا در ماه ربیع الاول سنه ۵۹۰ سلطان طغرل سلجوقی را بکشت<sup>۱</sup> و مملکت عراق را به تصرف آورد و خاقانی در این باب گفت<sup>۲</sup>:

مژده که خوارزمشاه شهر صفاهان گرفت  
ملک عراقین را همچو خراسان گرفت

وی نخستین فردی است از خوارزمشاهیان که کمال اسمعیل وی را مدح گفته است. مطلع قصیده‌ای که در مدح وی ساخته چنین است:

ای زرایت ملک و دین در نازش و در پرورش  
ای شهنشاه فریدون فر اسکندرمنش<sup>۳</sup>

این قصیده ۲۰ بیت است و در پایان آن گوید:

با فلک گفتم کجا دانی پناهی آنچه‌انگ  
صبح صادق با لبی خندان اشارت کرد و گفت  
سایه حق است، یارب سایه‌اش پاینده‌دار  
بخت افتاده شود در سایه او منتعش؟<sup>۴</sup>  
حضرت سلطان علاءالدین والدنیا تکش  
ز آنکه فرض است از میان جان دعای دولتش

### سلطان جلال‌الدین منکبرنی

یکی دیگر از خوارزمشاهیان که کمال اسمعیل وی را مدح گفته سلطان جلال‌الدین منکبرنی پسر سلطان محمد خوارزمشاه است. جلال‌الدین از سال ۶۱۷ تا سال ۶۲۸ با لشکر مغول در جنگ و گریز بود و سرانجام در سال ۶۲۸ ناپدید شد. سلطان نخست در سال ۶۲۰ به اصفهان آمد و چندی در آنجا مستقر شد و در اوایل سال ۶۲۱ به جانب بغداد عزیمت نمود و در سال ۶۲۳ برای سرکوبی براق حاجب به کرمان رفت و از آنجا به اصفهان بازگشت و کمال اسمعیل قصیده‌ای در مدح وی سرود:

بسیط روی زمین بازگشت آبادان  
کنند تهنیت یکدگر همی به حیات  
پدید می‌شود آثار نسل و حرث وجود  
ز باغ سلطنت این یک نهال سر بکشید  
جلال دنی و دین منکبرنی آن شاهی  
به یمن سایه چتر خدایگان جهان<sup>۵</sup>  
بقیتی که ز انسان بماند وز حیوان  
از آن سپس که بروزد صواعق بطلان  
که برگ او همه عدل است و بار او احسان...  
که ایزدش به سزا کرد بر جهان سلطان

تاریخ سرودن این قصیده در تاریخ جهانگشای جوینی<sup>۶</sup> هنگام بازگشت سلطان از کرمان به اصفهان ذکر شده که همان سال ۶۲۳ است و از این قصیده که ۸۰ بیت است ۱۵ بیت آن را نقل کرده اما مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله‌ای که در تاریخ وفات کمال‌الدین اسمعیل در مجله ارمغان<sup>۷</sup> نوشته تاریخ سرودن این قصیده را سال ۶۲۴ یا ۶۲۵ دانسته است و ما عیناً آن قسمت را که مورد نظر

۱- راحة الصدور ص ۳۷۱ و حواشی آن - ذیل سلجوقنامه ص ۹۱ - مجمل فصیحی ذیل حوادث سال ۵۹۰. (جوینی فتح اصفهان را ۵۹۲ نوشته است).  
۲- دیوان خاقانی چاپ سجادی ص ۳۷۱. ۳- بیت ۵۰۲

۴- بیت‌های ۵۱۹ تا ۵۲۱ ۵- بیت‌های ۵۲۲ تا ۵۲۵ و بیت ۵۳۰ ۶- تاریخ جهانگشای چاپ لیدن ج ۲ ص ۶۵.  
۷- سال چهاردهم ص ۸.



است از آن مقاله نقل می‌کنیم: «پس از جنگ سین بین لشکریان سلطان جلال‌الدین و مغول که در رمضان ۶۲۴ حادث شد (تاریخ این واقعه را نسوی منشی مخصوص جلال‌الدین در سال ۶۲۵ و سایر مورخین سال ۶۲۴ نوشته‌اند) و هزیمت لشکریان هر دو طرف و نامعلوم بودن سرنوشت سلطان تا روز عید فطر و ظهور او در همین روز در اصفهان و شادی مرحوم آن شهر بر اثر زنده یافتن سلطان، کمال‌الدین اسمعیل به تهنیت این واقعه قصیده‌غرایی گفت که این ابیات از آن جمله است:

بسیط روی زمین گشت باز آبادان  
به یمن سایه چتر خدایگان جهان...»

### غیاث‌الدین پیر شاه

دیگر از افراد خاندان خوارزمشاهی که کمال اسمعیل او را مدح کرده غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه و برادر جلال‌الدین منکبرنی است. سلطان محمد کرمان و کیش و مکران را به وی تفویض نمود<sup>۱</sup> و پس از پدر به سال ۶۱۹ به همدستی براق حاجب قصد اتابک سعد کرد<sup>۲</sup> و از فارس به خوزستان و از آنجا به ری آمد. چون سلطان جلال‌الدین به ری رسید و در وثاق او نزول کرد و در رمضان ۶۲۴ که میان لشکریان جلال‌الدین و سپاهیان مغول در قریه سین نزدیک اصفهان جنگ شد غیاث‌الدین بگریخت و همین امر موجب شکست جلال‌الدین گردید. غیاث‌الدین دگر باره به کرمان آمد و سرانجام در سال ۶۲۷ در کرمان به دست براق حاجب کشته شد<sup>۳</sup> کمال اسمعیل را در مدح غیاث‌الدین قصیده‌ای است با مطلع:

خدای داد به ملک زمانه دیگر بار

و در ضمن این قصیده که ۶۸ بیت است گوید:

غیاث ملت و دولت، شهنشه عالم

به چرب دستی اقبال او مطرا شد

و پس از آن به زفاف اشاره می‌کند:

در این زفاف همایون که بر تو میمون باد

سزد که گوهر و جان را به هم برآمیزد

طراوتی نه به اندازه قیاس و شمار<sup>۴</sup>

که باد تا به قیامت ز ملک برخوردار<sup>۵</sup>

لباس ملکی کز وی نه بود بود و نه تار

چنانکه سایه چتر ترا بلاد و دیار<sup>۶</sup>

چو بنده هر که فرستد به حضرت تو نثار

۱- جهانگشای جوینی چاپ لیدن ج ۲ ص ۲۰۱ و طبقات سلاطین اسلام ص ۱۶۲ و سیرت جلال‌الدین منکبرنی تصحیح استاد مینوی ص ۳۸.

۲- جوینی و صاحب تاریخ گزیده این واقعه را به سال ۶۱۹ نوشته‌اند و ابن اثیر آنرا در ۶۲۱ دانسته است صاحب روضة المناظر فی اخبار الاوائل در خصوص این واقعه می‌نویسد: و فی سنة احدى و عشرين و ستمائه استولى غياث‌الدین تتر شاه (ظ پیرشاه) بن خوارزمشاه بعد غیبة جلال‌الدین علی بلاد فارس و سکن شیراز.

۳- سیرت جلال‌الدین تصحیح استاد مینوی ص ۱۷۶. ۴- بیت ۶۰۳. ۵- بیت‌های ۶۰۹ و ۶۱۰.

۶- بیت‌های ۶۶۶ و ۶۶۷.



## اتابک سعدبن زنگی

اتابک سعدبن زنگی پنجمین حکمران از اتابکان فارس بود که در سال ۵۹۹ به سلطنت رسید و در سال ۶۲۸ درگذشت<sup>۱</sup> - کمال اسمعیل در ضمن قصیده‌ای به مطلع:

مملکت را ز نوی داد شکوهی دیگر

شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر<sup>۲</sup>

که در مدح اتابک سعد ساخته است گوید:

وارث ملک سلیمان ملک دریادل

که بگسترده در آفاق جهان عدل عمر

تاج بخش ملکان اعظم اتابک که ندید

تا جهان است به انصاف ترازوی داور...

شاه کان بخشش دریادل سلغر سلطان

کز بن دندان فرمان بر او گشت قدر

و ظاهراً این قصیده هنگامی ساخته شده است که اتابک سعد به اصفهان آمده چه در ضمن آن

گوید:

تا برو موکب منصور ترارهگذر است

همه سر مه‌ست کنون خاک سپاهان یکسر<sup>۳</sup>

برج قوس است سپاهان را طالع در اصل

زیبدار مشتری اش آمد سعد اکبر...

نیست در فن خودم چون توز شاهان همتا

باز پرس از سخنم گرت نباشد باور

پارسی شعر بدان پرورم از جان که بود

نسب من به در خسرو دانش پرور

ای خریدار همه اهل معانی کرم

بنده را نیز اگر چند گران است بخر

و در قصیده دیگری با مطلع:

تا دلم در خم آن زلف پریشان باشد

چه عجب کار من از بی سر و سامان باشد<sup>۴</sup>

وی را چنین می‌ستاید:

برو و خاک سم اسب اتابک به کف آر

که ترا آن به دل چشمه حیوان باشد<sup>۵</sup>...

سعدبن زنگی شاهی که فرود حق اوست

سعد اکبر اگرش نایب دربان باشد

و در پایان این قصیده اظهار اشتیاق به حضرت او می‌کند و می‌گوید:

بنده را شاها عمری ست که تا این سوداست

که در آن حضرت یکروز ثناخوان باشد<sup>۶</sup>

هم شود روزی بر خاک جنابت جاگیر

درد حرمانش اگر قابل درمان باشد

چون همه خلق دعاگوی تو شد پس چه زیان

که ترا مادحی از خاک سپاهان باشد؟

لابدش مور چو سیمرخ ببايد پرورد

هر که در پادشهی تلو سلیمان باشد

و در ضمن قطعه‌ای به گرفتاری اتابک به دست سلطان اشاره می‌کند و وی را تسلی می‌دهد.

۱- جلوس اتابک سعد در لب‌التواریخ سال ۵۹۹ و در مآخذ دیگر سال ۵۸۱ ضبط شده و تاریخ وفاتش نیز در لب‌التواریخ سال ۶۲۸ ذکر شده است در یادداشتهای قزوینی (ج ۳ ص ۱۵۶) جلوس وی حدود سال ۵۹۳ یا ۵۹۴ ذکر شده است در مجمل فصیحی وفات وی در ۶۲۶ ذکر شده (ج ۲ ص ۳۰۲) ۲- بیت ۶۷۱ تا ۶۷۵

۳- بیت‌های ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۷۲۸ تا ۷۳۰ ۴- بیت ۷۳۵ ۵- بیت ۷۵۱ و ۷۵۳ ۶- بیت‌های ۷۹۰ تا ۷۹۳

ظاهراً این قطعه در هنگام گرفتاری اتابک به دست سلطان محمد خوارزمشاه ساخته شده است و ما شرح این واقعه را از شیرازنامه نقل می‌کنیم:

«به تاریخ سنه اربع عشر و ستمائه چون رایت دولت سلطان محمد تکش که دولت دودمان خوارزمشاهی در ایام سلطنت او به ذروه اعلی رسید به طرف عراق حرکت فرمود لشکری با او بود اتابک سعد با هزار سوار جرار بر آن لشکر تاخت. لشکر سلطان محمد را شکسته کرده هزیمت انداخت. اما چون طالع وفا نکرد سمند باد بارش خطا کرد اتابک از اسب جدا گشت و او را دستگیر کردند. سلطان محمد دریغ داشت که شخصی بدان شجاعت و فرزاندگی را اسیر قید قهر گرداند او را نوازش فرمود و خلعت بخشود<sup>۱</sup>...» اما در سیرت جلال الدین<sup>۲</sup> گرفتاری و آزاد شدن وی به نوعی دیگر آمده است. کمال اسمعیل در باب این حادثه چنین می‌گوید:

که چرخ گه بدهد چیز و گاه بستاند<sup>۳</sup>...  
 که یاد کردن آن خاطری بشوراند  
 خدای مصلحت کار بنده به داند  
 فلک ز چنبر حکم تو سر نیچاند  
 که سیل چون که به دریا رسد فروماند  
 همت عواطف او زین مضیق برهاند...  
 سلامت تو همه نقص‌ها بپوشاند

نگرز نکبت ایام تنگدل نشوی  
 حطام دنیی فانی ندارد آن مقدار  
 بسا لطیفه که در ضمن نامرادی‌هاست  
 ترا عنایت سلطان چو پای مرد بود  
 اسیر خسرو عادل شدن زبونی نیست  
 اگر مهابت سلطان عالمت بگرفت  
 تن درست تو عذر شکست لشکر خواست  
 و در پایان گوید:

که کارها به مراد تو زود گرداند<sup>۴</sup>

تو شاد زی و به لطف خدای واثق باش

### اتابک مظردین ابی بکر بن سعد زنگی

بعد از مراجعت اتابک سعد از نزد سلطان محمد خوارزمشاه چون امرا و اعیان شیراز با پسرش ابوبکر بیعت کرده بودند اتابک ابوبکر با لشکری آراسته به مدافعت پدر عنان گشاده داشت و میان دو لشکر جنگ قائم گشت<sup>۵</sup>. اتابک سعد بر لشکر پسر خود حمله کرد و جمله راه هزیمت پیش گرفتند و ابوبکر را اسیر و دستگیر کرد و او را در قلعه سفید مقید ساخت اما چون پس از چندی اتابک سعد در خود آثار مرگ مشاهده کرد ابوبکر را که مدت هفت سال در قلعه محبوس مانده بود بخواست و قائم مقام گردانید. اتابک ابوبکر از سال ۶۲۳ تا ۵۶۸ فرمانروایی کرد.

کمال اسمعیل در قصیده‌ای به مطلع:

۱- شیرازنامه ص ۵۲ و نیز رجوع شود به لب التواریخ ۱۱۹  
 ۲- سیرت جلال الدین منکبرنی تصحیح استاد مینوی ص ۲۲ و ۲۳  
 ۳- بیت‌های: ۶۷۶۵ تا ۶۷۷۰ و بیت ۶۷۷۴  
 ۴- بیت ۶۷۸۱ ۵- شیرازنامه ص ۵۳، لب التواریخ ص ۱۱۹



کیست آن سیاح کاو را هست بر دریاگذر      مسرعی کاو سال و مه بی پای باشد در سفر؟<sup>۱</sup>  
 که بالغز کشتی آغاز می شود به مدح اتابک ابوبکر می پردازد و می گوید:  
 در همه بحری بود جایش مگر کاندردو بحر      بحر شعر و بحر جود پادشاه بحر و بر<sup>۲</sup>  
 باید دانست که «در سال ۶۲۸ یعنی در سال پنجم اتابکی خود اتابک ابوبکر لشکر به خلیج فارس  
 کشید و عمان و بحرین (مسقط) و کیش و کناره خلی را از حدود بصره تا سواحل هند به تصرف  
 درآورد و آوازه اقتدار او حتی در هندوستان نیز پیچید و در بعضی بلاد آن به نام او خطبه خواندند و  
 اتابک ابوبکر از این تاریخ سلطان البر و البحر لقب یافت»<sup>۳</sup> و از این قرار تاریخ سرودن این قصیده  
 باید پس از سال ۶۲۸ باشد. باری پس از آن گوید:

قطب گردون ظفر شاهنشاه سلغر نسب      وارث تخت سلیمان خسرو جمشیدفر<sup>۴</sup>  
 سایه یزدان، اتابک، آن ملک سیرت که هست      ذاتاو مستجمع جمله کمالات بشر  
 شاه ابوبکر بن سعد آن کز دم جان بخش او      زنده شد در دامن آخر زمان عدل عمر  
 و پس از آن به حوادث خونین اصفهان چنین اشاره می کند:

خسروا حال صفاهان و آنچه در روی می رود      از ستمها، سمع عالی را مگر باشد خبر<sup>۵</sup>  
 هست ما را بر تو حق خدمت و همسایگی      از برای این دو حق در حق ماکن یک نظر...  
 سایه حقی و مادر آفتاب محتیم      سایه ای بر ما فکن ای سایهات خورشید اثر  
 لطف تو گر در نیابد کار این بیچارگان      تا دو سه روز دگر اینجانمایی جانور  
 بنده را در ظل خدمت جای باشد گر شود      از خلوص اعتقادش رای عالی را خبر  
 و در پایان گوید:

خسروان را حلقه حکم تو گشته گوشوار      شاه سلغر شاه را دیدار تو کحل البصر...<sup>۶</sup>  
 و در قصیده دیگر گوید:

گرفت پایه تخت خدایگان زمین      قرارگاه همایون بر اوج علین<sup>۷</sup>  
 جهانگشای جوانبخت اتابک عادل      پناه سلغریان، شهریار روی زمین  
 مظفرالدین، بوبکر سعد بن زنگی      که روی ملک کیان است و پشت ملت و دین  
 و در ضمن این قصیده گوید:

مرا حقوق دعاگویی است بر دولت      همه اکابر این دولت آگهند و یقین<sup>۸</sup>  
 ستایش تو که در نظم بنده می آید      هم از تمامت اقبال و دولت خودبین  
 و در پایان گوید:

۱- بیت ۷۹۶      ۲- بیت ۸۱۸      ۳- تاریخ مغول ص ۳۸۷      ۴- تاریخ مغول ص ۳۸۷  
 ۵- بیت های ۸۵۰ تا ۸۵۵      ۶- بیت ۸۶۲      ۷- بیت های ۸۶۴ تا ۸۶۶      ۸- بیت های ۸۹۶ و ۸۹۷

فلک مطیع شما و خدای یار و معین<sup>۱</sup>

به شاهزاده قرنتاش باش پشت قوی

در یادداشت‌های علامه فقید مرحوم قزوینی چنین آمده است که<sup>۲</sup>:

«قرنتاش، یکی از ممدوحین کمال اسمعیل به احتمال قوی بلکه به ظن بسیار نزدیک به یقین محرف قرنتاش (= قرنداش) است که گویا لقب سلغورشاه یکی از شاهزادگان سلغریان فارس است که شرح حالش مفصلاً در وصاف مذکور است». بنا بر آنچه در جهانگشای جوینی آمده قرنداش لقبی است که سلطان جلال‌الدین منکبرنی به سلغر پسر اتابک داده است<sup>۳</sup>: چون سلطان را (جلال‌الدین منکبرنی) نه جای مقام و نه عدت انتقام بود بر راه شیراز روان شد و به اعلام وصول خویش رسولی نزدیک اتابک سعد فرستاد او پسر خویش سلغورشاه را با پانصد سوار به خدمت او فرستاد و عذر آنک به نفس خویش بدان خدمت قیام نتوانستم نمود که در سابقه مغلظه‌ای که کفارت آن ممکن نیست بر زفان رفته که کسی را استقبال نکنم تمهید کرد. سلطان عذر او بپذیرفت و سلغورشاه به انواع اکرام و اعزاز و اختصاص به لقب قرنداش خانی مخصوص گشت».

### مظفرالدین محمدبن المبارز

ولایت شبانکاره ولایت سرحدی بین فارس و کرمان و شامل بلاد ایک و دارابگرد و فسا و اصطهبانات و طارم و غیره بوده است. ملک مظفرالدین محمد بن قطب‌الدین مبارز در سال ۶۲۴ به امارت شبانکاره رسید<sup>۴</sup> این پادشاه خود شاعر و فاضل بود و چون صیت استادی کمال اسمعیل را شنید رباعی ذیل را نزد او به اصفهان فرستاد<sup>۵</sup>:

چون نیست مرا به خدمت روی وصال      سر بر خط دیوان تو دارم مه و سال

گویم فلکا در تو چه نقصان آید      گرز آنکه رسانیم زمانی به کمال؟

و کمال اسمعیل در جواب او این رباعی را فرستاد:

آنی تو که خورشید سرافکنده توست      هر کوست خداوند هنر بنده توست

جویای کمال اند به جان خلق جهان      وانگاه به جان کمال جوینده توست

کمال اسمعیل را در مدح محمدبن مبارز پنج قصیده است که در چهار قصیده نام وی آمده و قصیده پنجم نیز چون در بین همین قصاید است به احتمال نزدیک به یقین می‌توان گفت که آن نیز در مدح همین پادشاه است. یکی قصیده‌ای است که چنین آغاز می‌شود:

به حکمتی که خدای جهان مقدر کرد      ملک مظفر دین را به حق مظفر کرد<sup>۶</sup>...

۱- بیت ۹۱۴      ۲- یادداشت‌های قزوینی ج ۳ ص ۲۵۲      ۳- جهانگشای چاپ لیدن ج ۲ ص ۱۵۰  
 ۴- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۳ تا ۱۳۷، تاریخ مغلول ص ۲۸۰، تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۳۹ تا ۴۲، معجم الانساب، نظام‌التواریخ قاضی بیضاوی.      ۵- تاریخ وصاف چاپ ۱۳۳۸ ص ۴۲۳      ۶- بیت‌های ۹۱۵ و ۹۱۹



بنابر آنچه گذشت محمد بن مبارز در سال ۶۲۴ به امارت رسید و به طوری که ذکر خواهد شد تاریخ شهادت کمال اسمعیل سال ۶۳۵ بوده و این قصاید را در دوران پیری خود ساخته است.

### حسام الدوله اردشیر بن حسن

9

#### شرف الملوک حسن بن حسام الدوله اردشیر

حسام الدوله ابوالحسن اردشیر پسر علاء الدوله حسن بن رستم هفتمین از اسپهبدان طبقه دوم آل باوند در سال ۵۶۷ به سلطنت رسید و تا سال ۶۰۲ یعنی سی و چهار سال و هشت ماه فرمانروایی کرد.<sup>۱</sup> حسام الدوله هم ممدوح کمال اسمعیل بود و هم ممدوح پدرش جمال الدین<sup>۲</sup> چنانکه کمال اسمعیل در ضمن قصیده‌ای گوید:

میراث یافتم ز پدر مدح پادشاه      والحق از این شرف سر من به آسمان رسید<sup>۳</sup>

نتوان به صد هزار زبان گفت شکر آن      انعام‌ها که ما را زین خاندان رسید

حسام الدوله را سه پسر بود.<sup>۴</sup> پسر مهتر وی شرف الملوک حسن نام داشت که در سنه ۶۰۲ مقارن وفات پدر درگذشت و پسر میانین رکن الدوله قارن بود که به دست ملاحده کشته شد و پسر کوچک شمس الملوک رستم ملقب به شاه غازی بود. شرف الملوک حسن پسر مهتر پادشاه مدتی در اصفهان بود.<sup>۵</sup>

کمال اسمعیل در قصیده‌ای با مطلع:

سپاهان را به هر یک چند دولت‌ها جوان گردد      هوایش عنبر افشاند زمینش گلستان گردد  
گوید:

بگویم کز چه می‌خیزد سپاهان را چنین دولت  
ملک اصفهید عادل حسن کانجا که روی آرد  
چو شانه پنجه قهر توشان بر هم زندورچه  
و پس از آن گوید:

از آن کارامگاه تخت شاه کامران گردد  
سعادت بارکاب او دو اسبه هم عنان گردد...  
سپاه خصم از انبوهی چو موی دیلمان گردد

بنامیزد، بنامیزد، خنک آن پادشاهی را  
اگرچه مملکت شد پیر بر درگاه اجدادت

که او را چون تو شهزاده پناه خاندان گردد  
به اقبال تو هر ساعت چو بخت تو جوان گردد

پس از آن قصیده دیگری است که آن نیز در مدح شرف الملوک پسر بزرگتر حسام الدوله است و

۱- بیست مقاله قزوینی ص ۳۵۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۴۸- تاریخ طبرستان- قسم اول ص ۱۱۴- حبیب السیر ج ۱ ص ۳۴۲ و ج ۲ ص ۱۰۳-۱۰۴ ۲- دیوان جمال الدین تصحیح وحید ص ۹۵ و ۲۲۲ و ۲۱۱  
۳- بیت‌های ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ ۴- تاریخ طبرستان قسم سوم ص ۱۷۱ و بیست مقاله قزوینی ص ۳۵۴  
۵- تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۶۵

هنگامی که وی به اصفهان آمده سروده شده و چنین آغاز می‌شود:

این خرمی نگر که مرا ناگهان رسید  
وین مملکت نگر که مرارایگان رسید<sup>۱</sup> ...  
ناگه خیر شنیدم و یارب چه خوش خبر  
کاینک رکاب شاه سوی اصفهان رسید  
خورشید خاندان شرف الملک والملوک  
کش ز آسمان لقب شه صاحبقران رسید...  
ای شاه شاهزاده که بر اوج قدر تو  
نه خاطر یقین و نه وهم گمان رسید  
بعد از آن به پدر او حسام‌الدوله اشاره می‌کند و وی را می‌ستاید:

از صلب آن شهی تو که از همت بلند  
صیت و عطای او به همه قیروان رسید<sup>۲</sup>  
خسرو حسام دولت و دین اردشیر آنک  
منشور ملکش از قلم کن فکان رسید  
و چند بیت بعد در مدح حسام‌الدوله است و آنگاه گوید:

با آسمان مری کند اکنون زمین ما  
چون فر شاهزاده بدین خاکدان رسید<sup>۳</sup>  
و در همین قصیده است که مدایح پدر خود را درباره آن خاندان یاد می‌کند و می‌گوید:  
میراث یافتم ز پدر مدح پادشاه  
والحق ازین شرف سر من با آسمان رسید<sup>۴</sup>  
و در پایان گوید:

پاینده باد ملک تو در ظل خسروی  
کز عدل او به هر طرفی داستان رسید  
او میدارم از کرم حق که عن قریب  
با یکدگر به کام دل دوستان رسید  
عیدت خجسته باد که عید بزرگ ما  
آن روز شد که موکب تو شادمان رسید  
و در بین این دو قصیده دیگری نیز با مطلع.

ای گفته جان جان‌ها روزی هزار بارت  
کز چشم زخم بادا ایزد نگاهدازت<sup>۵</sup>  
می‌باشد که ظاهراً در مدح همین شاهزاده و شکر ایادی وی سروده شده است و در ضمن آن گوید:

بنواختی رهی را از گونه گونه تشریف  
آری جز این نزیید از جود حق گزارت  
شکر ایادی تو در شعر راست ناید  
هم در دعا فزایم در پیش کردگارت

### شرف‌الدین معین‌الاسلام علی بن فضل

یکی دیگر از ممدوحان کمال اسماعیل شرف‌الدین معین‌الاسلام علی بن فضل است که چند قصیده و قطعه در مدح وی سروده است. از رجال آن روزگار در اصفهان کسی که نام و لقب و نام پدرش با این شخص تطبیق می‌کند شرف‌الدین علی بن فضل نایب عراق است و نسوی درباره وی

۱- بیت ۱۱۳۴ به بعد  
۲- بیت‌های ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵  
۳- بیت ۱۱۶۲  
۴- بیت ۱۱۶۷ به بعد  
۵- بیت ۱۱۰۷ به بعد



چنین نوشته<sup>۱</sup>: «شرف الدین علی بن فضل از رؤسای تفرش (دهستانی در عراق) بود. این مرد در خدمت دیوان از رتبه‌ای به رتبه بالاتر و از مقامی به مقامی بالاتر ترقی می‌کرد تا هنگامی که شاهنشاه (محمد خوارزمشاه) اقلیم عراق را به فرزند خود رکن الدین غورشایجی (کذا)<sup>۲</sup> بازگذاشت وی به منصب استیفای عراق منصوب آمد... و چون ریایات سلطان (جلال الدین منکبرنی) از جانب هند بر ملک عراق سایه گسترد و آن مرز و بوم را به تصرف آورد وی به خدمت مبادرت جست و شهریار وی را وزارت سراسر کشور عراق بداد و امر وی را بر اموال و نفوس نفاذ بخشید و احکامش را منزلت فرمان شاهانه عطا فرمود و پیش از وی ملک عراق را یک وزیر نبود... باری شرف الدین مزبور را دست گشاده و ذخایر اموال فراهم و آماده گشت و به استیصال صدور عراق همت گماشت...»

شرف الدین علی بن فضل سال‌ها با کمال قدرت در عراق فرمانروایی داشت و در سال ۶۲۷ که نسوی خود از جانب سلطان جلال الدین مأمور شد که برای پاره‌ای امور به اصفهان رود شرف الدین علی که او را نایب عراق می‌خواندند وی را تجلیل فراوان کرد. نسوی گوید<sup>۳</sup>: «چون به خطه قزوین رسیدم یکی از حجاب شرف الدین علی نایب عراق با مکتوبی از وی به نواب بلاد مشتمل بر امر تزییف و اکرام من، وارد شد و ایشان نیز آنچه شرط مروت بود به جای آوردند و صاحب عراق به نفس خود چندان رعایت فرمود که از حدود تقریر تجاوز نمود.»

و چون نسوی به قریه سین که از آنجا تا اصفهان یک منزل راه است رسید یکی از حجاب نایب عراق پیامد و اشارت کرد که چندان توقف کند تا اشرف الدین و بزرگان اصفهان به استقبال برسند و شرف الدین و قاضی و رئیس و امیران و صدور با جمعی انبوه به استقبال آمدند و نسوی در روز بیست و هشتم رمضان سال ۶۲۷ وارد اصفهان شد. هنگام بازگشت وی از اصفهان نیز شرف الدین علی وی را تا قزوین مشایعت کرد و از آنجا به قلعه الموت رفت و پس از بازگشت وی از قلعه الموت علی بن فضل به اصفهان بازگشت و نسوی به جانب آذربایجان رفت. کمال اسماعیل را در مدح علی بن فضل چند قصیده و قطعه است.

هنگامی که علی بن فضل در اصفهان مدرسه‌ای بنا می‌کرده کمال اسماعیل در قصیده‌ای با مطلع:  
خدای عزوجل هر چه در جهان آرد  
چنین گفته است:

همه به واسطه امر کن فکان آرد<sup>۴</sup>

هر آنچه خسرو آفاق در گمان آرد<sup>۵</sup>

به همت شرف الدین علی تمام شود

۱- سیره جلال الدین ترجمه ناصح ص ۱۸۲ تا ۱۸۴

۲- غورسانجی صورت صحیح این اسمی است که با انواع اشکال نوشته شده است، جهانگشاهی جوینی ج ۲ ص ۲۰۸ (حاشیه) و تحقیق پروفیسور کوپریلی زاده محمد فؤاد در تورکیات مجموعه سی ج ۱ (۱۹۲۵) ص ۲۵۲ تا ۲۵۴ دیده شود (سیرت جلال الدین منکبرنی چاپ استاد مینوی)

۳- سیرت جلال الدین منکبرنی چاپ استاد مینوی ص ۲۲۷

۴- بیت ۱۳۳۲ ۵- بیت‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸



خداایگان وزیران مشرق و مغرب  
و در قصیده دیگری با مطلع:

که هر چه حکم کند چرخ همچنان آرد  
اصفهان خرم است و مردم شاد  
این چنین عهد کس ندارد یاد<sup>۱</sup>  
آرامشی را که در اصفهان پدید آمده است شرح می دهد و آنگاه می گوید:

این همه چیست عدل صدر جهان  
و در قصیده بعد که با ردیف «شکر» و با مطلع:

ای پر شکر ز ذکر عطایت دهان شکر  
می نازد از سخاوت طبیعت روان شکر<sup>۲</sup>  
ساخته از خلعت و اسبی که به وی داده است شکرگزاری می کند و می گوید:

هم خلعت تو کرد مرا خواجه بزرگ  
هم مرکب تو داد به دستم عنان شکر<sup>۳</sup>  
اگرچه در این قصیده نام ممدوح ذکر نشده و تنها ممدوح را «صاحب» می خواند اما چون در بین

قصایدی است که در مدح علی بن فضل است به احتمال قوی در مدح او است. پس از آن چند قصیده و قطعه دیگر هم در مدح وی سروده است و در یکی از آنها به نام وی چنین اشاره می کند.

جهان جان شرف الدین که گردون را  
ضرورت است به درگاهت التجا کردن<sup>۴</sup>

### آل صاعد

خاندان صاعدیان<sup>۵</sup> در اصفهان منصب قضا داشته اند و ریاست حنفیان نیز به عهده آنان بوده است ظاهراً اصل آنها از بخارا است<sup>۶</sup> و گویا با صاعدیان نیشابور<sup>۷</sup> از خاندان های معروف علمی آن سامان و همچنین با خاندان صاعد هروی<sup>۸</sup> و صاعدیان استوا<sup>۹</sup> از یک اصل بوده اند.

بنابر آنچه در ترجمه محاسن اصفهان<sup>۱۰</sup> آمده همواره قضا و ریاست حنفیان در اصفهان به عهده افرادی از این خاندان بوده است و «مدار امور کلی و مقالید اشغال اصلی عراق عجم بر رأی

۱- بیت ۱۳۸۸ ۲- بیت ۱۳۹۶ ۳- بیت ۱۴۲۸ ۴- بیت ۱۴۵۴ ۵- بیت ۶۸۳۹

۶- برای آگاهی به احوال این خاندان رجوع شود به: الجواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه - الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه - سیرت جلال الدین منکبرنی - تاریخ مغول - دیوان قوامی رازی - ترجمه محاسن اصفهان - راحة الصدور - دیوان جمال الدین - سخن و سخنوران - تاریخ بیهقی - کامل ابن اثیر - دمیة القصر باخرزی - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ - مجمل فصیحی - البداية والنهایه - الانساب سمعانی - رحلة ابن جبیر - تاریخ سلجوقیه عماد کاتب - آثار البلاد قزوینی - لباب الالباب - تذکره دولتشاه - مقاله مرحوم سعید نفیسی در مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی به مناسبت هفتاد و پنجمین سال تولد پروفسور هانری ماسه که در آن ۲۸ تن از مردان این خانواده معرفی شده اند.

۷- صاعد بن محمد بن عبدالرحمن بخاری در سال ۵۰۲ پس از اسمعیل بن عبدالله یا عبیدالله الطیبی در اصفهان منصب قضا یافته است (رجوع شود به فوائد البهیه فی تراجم الحنفیه). ۸- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۲۲۰

۹- تاریخ ادبیات ایران ج ۲ ص ۶۱ و ۶۵

۱۰- مقاله مرحوم سعید نفیسی در مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی.

۱۱- ترجمه محاسن اصفهان ص ۳۰ و ۳۱.



جهان آرای هر گزیده‌ای از بزرگان آن خاندان کابراً عن کابر و اباً عن جد دایر بوده و صیت حدیث دریادلی و زبردستی ایشان بر روی زمین منتشر و سایر...»

جمال الدین بن عبدالرزاق عده‌ای از افراد این خاندان یعنی رکن الدین صاعد و قوام الدین صاعد و صدرالدین بن قوام الدین و نظام الدین ابوالعلاء صاعد و بهاء الدین بن قوام الدین صاعد را مدح کرده است.

کمال اسمعیل نیز قسمت عمده‌ای از عمر خود را از مداحی این خاندان بسر برده و در بجزوه انقلابات و خونریزی‌ها و گرفتاری‌ها با افراد این خاندان شریک رنج و غم بوده است.

هنگامی که جمال الدین درگذشت رکن الدین صاعد بن مسعود قاضی اصفهان بود و کمال اسماعیل در قصیده‌ای با مطلع:

شکست پشت امید و نبود کار هنر  
که از وفا و مروت نمی دهند خبر<sup>۱</sup>  
گوید:

زوا بود که بگریم ز گردش گردون  
به پیش حضرت صدر زمانه رکن الدین  
سزا بود که بنالم ز جنبش اختر<sup>۲</sup>  
امام عرصه آفاق و مقتدای بشر

و در ضمن این قصیده حقوق پدر خود را به یاد رکن الدین صاعد می آورد و می گوید:

چه شرح داد توان از حقوق آن مرحوم  
دریغ الحق از آنگونه داعی مخلص  
بر آستان تو کرده سپید موی سیاه  
هزار دُر یتیم اند باز مانده ازو  
ظلال جود تو بر اهل عصر گسترده ست  
چو گرگ مرگ ز ناگه شبان این رمه برد  
بزرگ حقی اگر گوش باز خواهی داشت  
و پس از آن از وی می خواهد که در تربیتش همت بگمارد:

نهال بخت مرا تازه دار ز آب کرم  
من ارچه هیچ نیام از تو هم کسی کردم  
وگر چه خردم در سایهات بزرگ شوم  
چو هیچ شغل دگر را نمی سزم باری  
که گر بماند بی برگ ازو نیابی بر  
عرض قوام پذیرد هر آینه از جوهر  
هلال بود وز خرشید بدر گشت قمر...  
کنم به فر مدیح تو زنده نام پدر

باید دانست که رکن الدین ابوالعلاء صاعد مسعود را دو پسر بود یکی نظام الاسلام رکن الدین مسعود که در سال ۶۰۰ پس از کشته شدن رکن الدین صاعد به جای پدر منصب قضا یافت و دیگر

جلال‌الاسلام (ظاهراً نام وی محمود بوده) که در تهنیت ولادت وی کمال اسمعیل در ضمن قصیده‌ای به مطلع:

مراز خواب برانگیخت دوش وقت سحر

نسیم باد صبا چون ز گلستان بوزید<sup>۱</sup>

گوید:

گشاده بود یکی مهره بر بساط جلال  
کنون که گشت قوی پشت ازین دگر هم پشت  
اگرچه قافیه لحن است از برای دعا  
همیشه سایه این آفتاب ملت و دین

وزین سبب دل خلقی همی نیار امید  
زمانه دست تصرف ز هر دو باز کشید  
بگفت خواهم بینی به ذوق نیک لذیذ  
بدین دو پیکر پاینده باد تا جاوید  
و این جلال‌الاسلام پیش از برادر خود مسعود در گذشته است و چنانکه خواهد آمد کمال اسمعیل برای هر سه یعنی رکن‌الدین صاعد و دو پسرش نظام‌الاسلام مسعود و جلال‌الاسلام مرثیه گفته است.

کمال اسماعیل بیش از سی قصیده در مدح رکن‌الدین صاعد ساخته است. از جمله در قصیده‌ای با مطلع:

ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل

وی از جمال رویت خوش گشته مرکز گل<sup>۲</sup>

از وی چنین نام می‌برد:

شاخ شکوفه پنبه از گوش کرد بیرون  
جمشید تخت دولت خورشید شرع صاعد  
و در پایان قصیده گوید:

تا مدح رکن دین را اصفا کند ز قائل<sup>۳</sup>  
صدری که هست جودش چون فیض عقل شامل

بعد از زوال خورشید افزون همی شود ظل  
آسوده دولت تو در ظل شاه طغرل...

بعد از شه‌ار بی‌فروزد قدر تو نیست طرفه  
پیوسته باد ازین سان جاه تو در ترقی

این قصیده بین سال‌های ۵۸۱ تا ۵۹۰ سروده شده است. چه «طغرل بن ارسلان از ۵۸۱ تا ۵۹۰ سلطنت کرد<sup>۴</sup> و در ربیع‌الاول سال ۵۹۰ تکش با لشکر فراوان به ری آمد و با طغرل جنگ کرد، طغرل کشته شد و سر او را به بغداد فرستادند و تن او را در بازار ری بیاویختند». کمال اسمعیل درباره این حادثه سروده است:

فیروزه چرخ هر زمان یک رنگی است<sup>۵</sup>

امروز شها زمانه چون دلتنگی است

امروز ز سر تا بدنت فرسنگی است

دی از سر تو تا به فلک یک گز بود

چنانکه سابقاً اشاره شد در اصفهان اکثریت با حنفیان و شافعیان بود و ریاست حنفیان با آل صاعد

۱- بیت ۳۱۷۷ ۲- بیت ۱۵۷۴ ۳- بیت‌های ۱۵۹۲ و ۱۵۹۳

۴- ذیل سلجوقنامه ظهیری نیشابوری ص ۹۱- بیست مقاله قزوینی ص ۳۴۷- مجمل فصیحی ذیل حوادث سال

۵۹۰ ۵- ذیل سلجوقنامه ص ۹۱ بدون ذکر شاعر.



و ریاست شافعیان به عهده آل خجند بود. حنفیان و شافعیان هر روز به بهانه‌ای فتنه‌ای می‌انگیختند و به جان یکدیگر می‌ریختند و در ظرف چند ساعت خون‌ها ریخته می‌شد و خاندان‌ها برباد می‌رفت و طبعاً آل صاعد و آل خجند نیز با یکدیگر در کشمکش و زد و خورد بودند و جز در دوران رکن الدین مسعود صاعد که بین صاعدیان و خجندیان صلحی شد و چند صباحی آرامشی برقرار بود در دیگر مواقع هر روز آتش این فتنه زبانه می‌کشید و سرانجام چنانکه اشاره خواهد شد همین دو دستگی و اختلاف موجب تسلط مغول بر اصفهان شد و این شهر را به خاک و خون کشید. مورخ فقیه ادیب ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی در ذیل حوادث سال ۵۶۰ گوشه‌ای از این وقایع خونین اصفهان را چنین ذکر کرده است: «فیها وقعت فتنه هائلة باصبهان بین صدرالدین عبداللطیف بن الخجندی و غیره من اصحاب المذاهب سببها التعصب للمذهب فخر جوالقتال و بقی الشر والقتل ثمانية ايام قتل فیها خلق کثیر و احرقت اماکن کثیرة».

کمال اسمعیل خود پیوسته ناظر این گونه حوادث شوم بود و هر بار که به صاعدیان چشم زخمی می‌رسید در ضمن قصاید خود با آنان ابراز همدردی می‌کرد و هنگامی که فتح و پیروزی نصیب آنان بود به آنان تهنیت می‌گفت و گاهی نیز که بعضی از افراد این خاندان ناچار به ترک اصفهان می‌شدند در سفر همراه آنان بود و اینک به برخی از این حوادث که در زمانه رکن الدین صاعد اتفاق افتاده است اشاره می‌کنیم:

در سال ۵۸۵ حنفیان شکست خوردند و مخالفان خانه رکن الدین صاعد را که در محله جوباره<sup>۲</sup> واقع بود آتش زدند.<sup>۳</sup> کمال اسمعیل در این واقعه چنین گوید:

از آن شکست بیفزودشان محل و خطر<sup>۴</sup>  
جلاء دیده بود چون شکسته شد گوهر...  
که جرم اختر اقبال را نبود ضرر  
در اعتدال هوای جهان فضل اثر  
شدی ز خانه خود سوی خانه دیگر

به جنگ لشکرت این بار اگر شکسته شدند  
اگر چه زیور گوش است تا درست بود  
چو گشت برج شرف محترق سپاس خدای  
تو آفتابی و تحویل فرخ تو نمود  
چه نقص یافت کمال تو گر تو چون خورشید  
و در قصیده دیگری با مطلع:

مسرع باد صبا آورد سوی من پیام<sup>۵</sup>

خفته بیدار بودم دوش کز دارالسلام  
پس از شرح آتش سوزی گوید:  
بر تو میمون باد این تحویل فرخ کاو فتاد

در سنه خمس و ثمانین غره ماه صیام<sup>۶</sup>

۱- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب.

۲- نام این محله را اکنون «جهانباره» می‌نویسند اما در محاوره همان «جوباره» گفته می‌شود.

۳- سیرت جلال الدین منکبرنی چاپ استاد مینوی ص ۹۴.

۴- بیت ۲۳۲۲ به بعد

۵- بیت ۲۵۶۹

۶- بیت ۲۶۲۴

## عزالدین یحیی

ابوالقاسم عزالدین مرتضی یحیی بن ابی الفضل محمدالشریف المرتضی نقیب قم وری و آمل از مفاخر شیعه و از اکابر قرن ششم است.<sup>۱</sup> خاندان وی ریاست شیعیان را در عراق داشته و غالباً مردمی فاضل و متنفذ بوده‌اند. چنانکه سابقاً اشاره شد هنگامی که در یکی از فتنه‌ها و آشوب‌های اصفهان خانه رکن‌الدین صاعد را خراب کردند وی به ری آمد و به عزالدین یحیی پناهنده گردید. کمال اسمعیل در قصیده‌ای به مطلع:

از این بشارت خرم که ناگهان آمد  
هزار جان غمی گشته شادمان آمد<sup>۲</sup>

پس از اشاره به این حادثه عزالدین یحیی را مدح می‌کند. عنوان این قصیده در نسخه (ع) چنین است: «فی مدح ملک النقباء عزالدین یحیی» و در ضمن این قصیده گوید:

به اهل بیت نبوت چو اعتضاد نمود	ز موج لجه آفات بر کران آمد
ز خاندان شریعت چو عزم هجرت کرد	به خاندان شهنشاه خاندان آمد
پناه دین ملک الساده مرتضی کبیر	که در جهان فتوت دایگان آمد
سپهر مرتبت و فضل عز دین یحیی	که امر جزمش تفسیر کن فکان آمد
شعاع نسبت او دیده دوز اختر شد	حریم درگه او کعبه امان آمد
مکارمی که ز اسلاف او خبر بودست	ز خلق و سیرت پاکش همه عیان آمد...
به مدح چون تو نسیمی کجا رسد سخنم؟	که هر چه گویم قدرت و رای آن آمد
مسلم است ترا میزبانی عالم	که مثل صدر جهانت به میهمان آمد...

در سال ۵۹۲ هنگامی که تکش خوارزمشاه به دفع مؤیدالدین وزیر به عراق آمد و سپاهیان او را مغلوب کرد عزالدین یحیی را به جرم موافقت با او بکشت.

## آل خجند<sup>۳</sup>

آل خجند در اصفهان ریاست شافعیان را داشتند و اصل آنها از خجند بود. نخستین فرد مشهور در این خاندان که به امر خواجه نظام‌الملک برای تدریس در نظامیه به اصفهان آمد و در آنجا ساکن شد ابوبکر محمدبن ثابت الخجندی بود و ما اکنون آنچه را که در طبقات الشافعیه سبکی در این باره

۱- برای شرح حال عزالدین یحیی و خاندان وی رجوع کنید به: حواشی دیوان قوامی رازی ص ۲۱۲ تا ۲۳۴ - تجاربالسلف ص ۳۳۳ - تاریخ طبرستان قسم سوم ص ۶۱ تا ۱۵۹. ۲- بیت ۲۷۰۸

۳- مرحوم قزوینی و حواشی این خاندان رجوع شود به: طبقات الشافعیه سبکی - لباب الالباب و حواشی آن (حواشی کامل ابن اثیر - رحله ابن جبیر - خاتمه جرفادقانی بر ترجمه خود از تاریخ یمینی - راحة الصدور - تذکره دولتشاه - تاریخ ادبیات در ایران - دیوان خاقانی - دستورالوزراء...



نوشته شده به اختصار نقل می‌کنیم<sup>۱</sup>:

«محمد بن ثابت بن الحسن بن علی ابوبکر الخجندی نزیل اصبهان: قال ابن السمعی امام غزیر الفضل حسن السیرة تفهه فبرع فی الفقه حتی صار من جملة رؤساء الائمة حشمتة و نعمة و تخرج به و کبلامه جماعة من اهل العلم و انتشر علمه فی الافاق و ولاه نظام الملك مدرسة التي بناها باصبهان درس الفقه بهامدة... توفی سنة ثلاث و ثمانین وار بعمائه...».

چنانکه اشاره شد خجندیان رؤساء شافعیة اصفهان بودند و همواره با آل صاعد که ریاست حنفیان با آنان بود نزاع و کشمکش داشتند و گاه نیز امراء ولاتی که به اصفهان می‌آمدند با یک دسته همدست می‌شدند و به قتل و غارت دسته دیگر می‌پرداختند و قبلاً به برخی از این احداث اشاره شد.

در سال ۵۹۲ فلک الدین سنقر طویل شحنة اصفهان با دو هزار مرد به اصفهان رفت و صدرالدین محمود بن عبداللطیف بن محمد بن ثابت الخجندی را که «از دارالخلافة عظمتی نهاده بودند و در اصفهان استیلا می‌کرد» کشت<sup>۲</sup>.

جمال الدین بن عبدالرزاق صدرالدین خجندی و جمال الدین خجندی را مدح گفته و کمال اسماعیل نیز از افراد آن خاندان صدرالدین عمر بن عبدالصمد الخجندی و عمادالاسلام عضدالدین حسن خجندی را مدح گفته است.

### صدرالدین عمر الخجندی

چنانکه سابقاً اشاره شد چون بین رکن الدین مسعود صاعد و صدرالدین عمر الخجندی صلح شد کمال اسمعیل در قصیده‌ای به مطلع:

دلاگر می‌کنی شادی چه داری گاه آن آمد      زمان خوشدلی دریاب کاکنون آن زمان آمد<sup>۳</sup>  
 نخست فتنه‌ها و آشوب‌هایی را که سابقاً بر اثر اختلافات دو خاندان حسادت می‌شده ذکر می‌کند  
 و آنگاه از اینکه در اثر این مصالحه امن و آسایشی پدید آمده اظهار شادمانی می‌نماید و می‌گوید:  
 به غیبت نیز در جوشن زبان ننهد سنان زین پس      که تویع خداوندان، زبان بند سنان آمد<sup>۴</sup>  
 همی نازد دل دولت، همی خندد لب ملت      که یار شافعی الوقت نعمان الزمان آمد  
 دو فرزانه، دو دریادل، دو فرمانده دو مولانا      که نوک کلکشان سر قضا را ترجمان آمد...  
 در قصیدای که در مدح صدرالدین عمر خجندی ساخته و مطلع آن این است:

زهی به حلقه زلف تو نرخ جان ارزان      به رسته‌های غمت در اشک نقد روان<sup>۵</sup>

۱- طبقات الشافعیه سبکی ج ۲ ص ۵۰. ۲- راحة الصدور ص ۸۱، تاریخ طبرستان قسم سوم ص ۱۶۰.

۳- بیت ۴۶۲۶ ۴- بیت ۴۶۵۵ ۵- بیت ۵۱۰۴

## شاعری کمال

کمال اسمعیل از همان آغاز جوانی در شاعری شهرت یافته و صیت شعر و شاعری وی به سرزمین‌های دوردست رسیده است.

تا حد غرب گوهر تیغ زبان من  
سَم ز بیست گرچه فزون نیست می شود  
بگرفت و من چو تیغ ببند شکم درم<sup>۲</sup>  
گردون پیر از بن سی و دو چاکرم  
و همین قصاید غرایبی که وی در آغاز جوانی به نظم می آورده موجب شده است که گروهی درباره‌ی وی تردید کنند و ناچار وی را مکرر با ردیف‌های دشواری چون «اسب» و «انگور» آزموده‌اند و کمال اسمعیل برای اقناع آنان قصیده‌ای در مرثیه‌ی پدر خود ساخته و در آن از زبان وی پیام‌هایی برای یارانش آورده است و در پایان آن گوید:

شعرم نکوست لیک منم عیب شعر خویش  
زین سجع گفته‌ها که به از لحن بلبل است  
آری طریق چیست بد افتاد اخترم<sup>۳</sup>  
شاید که طوقدار کنی چون کبوترم  
او خود را مفخر عراق می داند:

اگر به شعر نکو افتخار شاید کرد  
اگر به زخم زبان بر نیارم آتش از آب  
به من عراق تفاخر کند تو خود دانی<sup>۴</sup>  
مرا چو شمع روا باشد اربسوزانی  
و در آن روزگار برای خود در شاعری نظیری نمی بیند:

این یکی هست که اندر همه آفاق امروز  
و بهترین دلیل اشعار خود را می شمارد:  
دومی نیست مراد در نمط صنعت من<sup>۵</sup>  
به سان نور تجلی ست در که سینا<sup>۶</sup>  
به گوش صخره صماش گرفرو خوانم  
ز ذوق چاک زندکوه صدره خارا

۱- بیت‌های ۶۳۹۸ و ۶۳۹۹  
۲- بیت‌های ۶۳۹۸ و ۶۳۹۹  
۳- بیت‌های ۲۲۸۹ و ۲۲۹۰  
۴- بیت‌های ۴۱۶۱ و ۴۱۶۲  
۵- بیت ۵۶۸۹  
۶- بیت‌های ۳۴۳۸ تا ۳۴۴۰



زبان چو پسته ببندم ز نطق اگر یک تن  
همچنین: بیاورد دوم این ز جمله شعرا

نظمی تراش کرده ام از طبع کز نکت  
گر هیچکس بگوید یا گفت مثل این  
کمر تراشه چینش اعشی و اخطل است<sup>۱</sup>  
پس مال من محرم و خونم محلل است

اما مهارت و استادی کمال اسماعیل در خلق معانی دقیق و باریک است:

اگر نبوت اهل سخن کنم دعوی  
منم ز اهل هنر یادگار در عالم  
مرا معانی باریک بس بود اعجاز<sup>۲</sup>  
حقیقت است که می گویم این سخن نه مجاز

و همین خلق مضمون و معانی باریک سبب شده است که وی را خلاق المعانی بنامند. دولت شاه گوید<sup>۳</sup>: «اما اکابر و شعرا کمال اسمعیل را خلاق المعانی می گویند چه در سخن او معانی دقیقه مضمون است که بعد از چند نوبت که مطالعه رود ظاهر می شود». و باز گوید<sup>۴</sup>: «... و این قصیده که در هر بیت لفظ «مو» لازم داشته است ممتنع الجواب است چه بسیار نازکی و معانی بدیع در آن مندرج است...». در مجالس النفائس میر نظام الدین علیشیر نوایی آمده<sup>۵</sup> «مولانا جامی علیه الرحمه فرموده که او را خلاق المعانی لقب کرده اند زیرا که بسیار معانی لطیف خاصه دارد».

در اشعار کمال اسمعیل کمتر بیتی است که از زیور مضمون عاری باشد و در یک قصیده<sup>۶</sup> چهل بیتی چهل مضمون و گاهی بیشتر می توان یافت و بیساری از این مضامین نو است و خود ایجاد کرده و به طرز نومی آنها را پرورانده است:

طرزی ز نو که کهنه نگرده به روزگار  
و یا: نقشش خیال مدح و طرازش بیان شکر<sup>۶</sup>

معنی عذب و لفظ ملیح آورم کنون  
با وجود التزامات دشوار مانند «مو» و «نظر» و آوردن ردیف های مشکل از قبیل: دست - چشم - پا - سر - نرگس - برف - شکوفه - روشن - پرده و غیره شعر او از حیث لفظ و معنی در حد کمال است و: «... در عجم او را قرینه امرؤ القیس عرب می دانند و آنقدر معانی جدید و بلند که در کتاب او یافته می شود عشری از اعشار آن در دواوین دیگر نخواهد بود<sup>۸</sup>». چنان که اشاره شد خود نیز به پایه و قدر شعر خود واقف بوده است:

فروغ معنی از الفاظ جزل من تابان  
چون نوردست کلیم است از معارج طور<sup>۹</sup>  
در بین اشعار وی قصاید و قطعاتی نیز می توان یافت که نمونه سلاست و روانی و سادگی است مانند:

۱- بیت های ۵۳۸۰ و ۵۳۸۱ ۲- بیت های ۴۵۷۴ و ۴۵۱۷ ۳- تذکره دولت شاه ص ۱۶۴  
۴- ایضاً همان صفحه. ۵- مجالس النفائس چاپ ۱۳۲۳ ص ۳۴۸ ۶- بیت ۱۴۶۱ ۷- بیت ۱۸۵۳  
۸- تذکره خلاصه الافکار ۹- بیت ۶۴۶۳

ای دل و جان به یاد تو زنده  
عاشق صادق تو چون شمع است  
به زبان نام تو چگونه بریم

و یا:

ای که پی حرص و هوی می روی  
بر طمع سود زیان می کنی  
با تو همه لطف و کرم کرده اند

همه فانی تو حی پاینده<sup>۱</sup> ...  
که ز گردن زدن شود زنده  
با چنین خاطر پراکنده؟

راه نه این است کجا می روی<sup>۲</sup> ...  
از پی راحت به بلا می روی  
پس تو چرا راه جفا می روی؟

کمال اسمعیل در وصف نیزید طولی داشته است و ابیاتی که در وصف اسب، کشتی، آفتاب، رمد، جرب، قصر، پیری، دوات و غیره سروده دلیل بارز تبجروی در وصف است و فی المثل در وصف عوانانی که برای مصادره به خانه وی آمده اند گوید:

جفتی عوان به خانه من سرفرو کنند  
مربخ هیکلی دو که گر بر فلک روند  
فظان ازرقان غلیظان که وصفشان  
بر خان کفششان بدرد زهره حیات  
سرهنگ هفت رنگ که اجزای ذاتشان  
چون آتشند مضطرب و تیز و سر سبک  
زوبین آبداده درخشان ز دستشان  
گر بر خیال دایه کند شکلشان گذر  
چشمی چو آبگینه و پیشانی چو سنگ  
روی به سان آتش و مویی به شکل دود  
نقش نگین هر دو گرانجان و زن به مزد  
رفتارشان چو آتش و گفتارشان چو جنگ  
با این چنین حریف همان که بعد از این

هر صبحدم که باز کنم چشم خیر خیر<sup>۳</sup>  
حالی ز بیمشان بگریزد ز خانه تیر ...  
بخشد به روی اهل هنر گونه زریر  
دیدار زشتشان ببرد راحت از ضمیر  
زرنیخ و نیل باشد و شنگرف و نطف و قیر  
زان یک نفس نباشد از خوردشان گزیر  
زان سان که از سیاهی شب صبح مستطیر  
کودک ز بیمشان نبرد لب به سوی شیر  
قدی چو تیر کشتی و ریشی چو باد گیر  
رنگی چو رنگ طرخون، بویی چو بوی سیر  
وصف جمال هر دو عبوس است و قمطیر  
دیدارشان عقوبت و آوازشان زفیر  
شاعر در این دیار نشاید زدن به تیر

### صنایع شعری

در بسیاری از اشعار کمال اسمعیل صنایع شعری می توان یافت مثلاً:  
اغراق:

تکاوری که به یک حمله زیر پای آرد  
گر از درازی اومید باشدش میدان<sup>۴</sup>

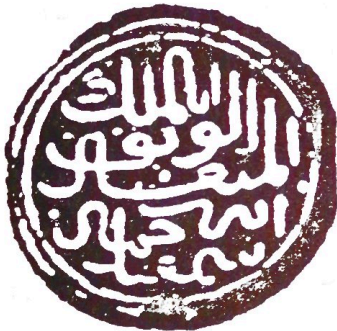


حادثه خاطر شاعر را بسیار مکدر ساخته و دو مرثیه برای وی ساخته است:

همرہان نازنینم از سفر باز آمدند  
ناگهان در نیمہ رہ طفلی جهان نادیدہ را  
قرۃ العین مرا تنها بہ جا بگذاشتند  
و در مرثیہ سوزناک دیگر گوید:

یک سینه پر ز مهر و هوای تو داشتم<sup>۲</sup>  
گر دوست داشتم ز برای تو داشتم...  
گر ماتم تو من نہ سزای تو داشتم  
امیدها کہ من بہ بقای تو داشتم  
دم می زنم هنوز و عزای تو داشتم

نور دو دیدگان ز لقای تو داشتم  
من جان و زندگی خود ای جان و زندگی  
معدور دار دست شریعت رہا نکرد  
دردا و حسرتا کہ ہمہ باد پاک برد  
بنگر چه سخت جانم و چه سنگدل کہ من



مهر کمال اسمعیل

در شماره سوم سا شانزده مجله ارمغان که در خرداد ماه ۱۳۱۴ شمسی منتشر شده در صفحه ۱۶۸ صورت مهر (خاتم) کمال اسمعیل چاپ و درباره آن چنین نوشته شده است: «از طرف شاعر نیرومند کنونی فارس آقای میرزا محمد حسین (شعاع) ملقب به شعاع الملک صورت مهر (خاتم) استاد کمال الدین اسمعیل اصفهانی برای ما فرستاده شده، اصل مهر نزد حضرت شعاع ضبط است...»

### شهادت کمال اسمعیل

استاد فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی درباره تاریخ شهادت کمال اسمعیل مقاله جامعی نوشته اند<sup>۳</sup> و ما قسمتی از آن را به اختصار در اینجا نقل می کنیم: «... مورخین و تذکره نویسان واقعه قتل او (کمال اسمعیل) را در سنین مختلف یادداشت کرده اند. از آن جمله صاحب تذکره خلاصه الافکار آن را در سال ۶۲۸ و صاحب مرآة العالم در سال ۶۳۹ و

۱- بیت های ۷۴۱۰ تا ۷۴۴۶  
۲- بیت های ۷۴۴۷ تا ۷۴۵۸  
۳- مجله ارمغان سال ۱۴ ص ۸-۱۳.

دولت‌شاه سمرقندی در دوم جمادی‌الاولی سنهٔ خمس و ثلثین و ستمائه (به حروف نه به عدد) قید نموده. ولی در این مسئله اتفاق است که کمال‌الدین اسمعیل در استیلای مغول بر اصفهان به دست تاتار به قتل رسیده... سال ۶۲۸ که صاحب خلاصه‌الافکار به دست داده و غالب مؤلفین دیگر هم در این راه از او تبعیت کرده‌اند مقارن است با سال دوم قاننی اوکتای قآن پسر چنگیزخان و چون در این سال سپاهیان تاتار به هیچ‌وجه بر اصفهان استیلا نیافته بودند نمی‌توانیم آن را صحیح بشماریم و اگرچه دست یافتن مغول بر اصفهان و قتل کمال‌الدین بالاخره در عهد همین قآن صورت گرفته ولی آن واقعه چند سال پس از این تاریخ یعنی سال هفتم سلطنت قآن مزبور اتفاق افتاده است... امری که زنده بودن کمال‌الدین اسمعیل را لااقل تا سال ۶۲۴ مسلم می‌نماید مکاتبهٔ شعری اوست با ملک مظفرالدین محمدبن قطب‌الدین پادشاه ولایت شبانکاره که در سال ۶۲۴ به امارت رسید<sup>۱</sup>...

واقعهٔ قتل عام اصفهان و تسخیر آن را به توسط سپاهیان مغول چون چندین سال بعد از خرابی بلاد عمدهٔ ماوراءالنهر و خراسان و عراق اتفاق افتاده و از رشتهٔ آن وقایع عظیم که همه در سه چهار سال اول استیلای تاتار به وقوع پیوسته خارج بوده هیچ‌یک از مورخین قید نکرده و سال حقیقی آن را به دست نداده‌اند، تنها مورخ و شاعر بزرگ معتزلی بغداد یعنی عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید شارح نهج‌البلاغه که به مناسبتی در ذیل شرح یکی از خطابه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) شرح بالنسبه مبسوطی در خروج تاتار و استیلای ایشان بر بلاد اسلام نوشته در خصوص واقعهٔ اصفهان می‌نویسد: «مغول بر جمیع بلاد ایران دست یافتند مگر بر اصفهان. در سال ۶۲۷ چند بار به آن شهر حمله بردند مردم شهر به دفاع برخاستند و بین طرفین جنگی عظیم شد ولی مغول به قصد خود نایل نیامدند تا آنکه در سال ۶۳۳ میان حنفیه و شافعیه شهر کار عصیبت مذهبی بالا گرفت و جماعتی از اصحاب شافعی پیش دسته‌ای از تاتار که در مجاورت اصفهان بودند رفتند و به ایشان پیشنهاد کردند که به اصفهان بیایند تا شهر را تسلیم سپاهیان تاتار کنند. این پیشنهاد را به قراقروم مقراکتای قآن رسانیدند و اوکتای لشکریانی به این قصد فرستاد و ایشان با قوایی که جرماغون فرماندهٔ اردوی مغول در آذربایجان مؤمور این کار کرده بود در سال ۶۳۳ اصفهان را در حصار گرفتند و شافعیه و حنفیه در همان موقع که مغول شهر را محاصره داشتند در داخل به جان یکدیگر افتادند و جمعی کثیر از طرفین به خاک هلاک افتادند. عاقبت شافعیه دروازه‌های شهر را بر مغول گشودند به این امید که تاتار حسب‌الوعدده حنفیه را قتل عام کنند و از سر خون شافعیه درگذرند ولی مغول در ورود به اصفهان قتل عام را از شافعیه ابتدا کردند و پس از کشتاری فجیع از ایشان به حنفیه پرداختند و سایرین را نیز از دم تیغ بی‌دریغ گذراندند. زنان را به اسیری گرفتند و شکم آبستان را شکافتند. اموال را به غارت بردند و اغنیا را مصادره کردند سپس آتش در شهر زدند و اصفهان به تلی از خاکستر مبدل



گردید.»

کمال اسمعیل به دلیل رباعی ذیل از این واقعه جان به سلامت بدر برده چه در باب این حادثه است که می‌گوید:

کو دیده که تا بر وطن خود گرید  
دی بر سر یک مرده دو صد گریان بود  
بر حال دل و واقعه بد گرید؟  
امروز یکی نیست که بر صد گرید

چون به شهادت ابن ابی‌الحدید که خود با واقعه اصفهان معاصر بوده و به دقت تمام شرح آن را ضبط کرده این حادثه در سال ۶۳۳ اتفاق افتاده و کمال‌الدین اسمعیل نیز به شهادت رباعی مذکور پس از قضیه قتل عام اصفهان هنوز حیات داشته پس مسلم می‌شود که آن شاعر بزرگ در این واقعه به قتل نرسیده و گویا صحیح در باب قتل او روایتی است که صاحبان تذکره دولتشاه و تاریخ نگارستان در این خصوص آورده‌اند و آن این است به نقل از دولتشاه:

«چون لشکر مغول برسید کمال در خرقة صوفیه و فقرا درآمد بود و در بیرون شهر زاویه‌ای اختیار کرده آن مردم او را نرنجانیدند و احترام می‌نمودند و اهل شهر و محلات رخوت و اموال خود را در زاویه او پنهان کردند و آن جمله در چاهی بود در میان سرای او یک نوبت مغول بچه‌ای کمان گروه‌های در دست به زاویه او درآمد سنگی بر مرغکی انداخت زهگیر او از دست بیفتاد و غلطان به چاه افتاد به طلب زهگیر سر چاه بگشادند و آن اموال را بیافتند و کمال را مطالبه اموال دیگر می‌کردند تا بنماید تا در شکنجه و عقوبت هلاک شد و در وقت مردن به خون خود این رباعی تحریر کرد:

دل خون شد و شرط جان‌گذاری این است  
با این همه هم هیچ نمی‌یازم گفت  
در حضرت او کمینه‌بازی این است  
شاید که مگر بنده‌نوازی این است  
قد وقع شهادته فی ثانی جمادی‌الاولی سنة خمس و ثلثین و ستمائه.»

بنابراین گویا جای تردید نباشد که شهادت کمال اسمعیل در دوم جمادی‌الاولی سال ششصد و سی و پنج واقع شده است.

ابن الفوطی نیز نوشته است که: کمال‌الدین ابوالفضل اسمعیل بن ابومحمد عبدالله بن عبدالرزاق اصفهانی ادیب فاضل، یکی از فضیله‌های دهر و نبلی عصر که او را در هوش و ذکا مثل می‌زدند و دیوان او شامل بیست هزار شعر سایر و فصیح و نادر است که فضیله‌های عجم مانند آن ندارند... به دست تاتار در اصفهان در سال ۶۳۵ شهید شد.

### مقبره کمال‌الدین اسمعیل

در محله جوباره (جهانباره) اصفهان در حیاط کوچک و مخروطی‌ای در اطراف کوچک قبری موجود است که آن را قبر شاعر بزرگ اصفهان کمال‌الدین اسمعیل می‌دانند. در سال ۱۳۰۶ شمسی به اهتمام مرحوم وحید دستگردی تصمیم گرفته شد که در انتهای خیابان چهارباغ و کنار زاینده‌رود

مقبره آبرومندی برای این شاعر نامی بنا کنند و مقدمات کار هم از هر حیث فراهم شد و حتی محل آن هم ساخته و آماده شد و خیابان مجاور آن را هم خیابان کمال اسمعیل نام نهادند اما این کار به پایان نرسید<sup>۱</sup> و اکنون مزار وی به صورت زنده و ناپسندی در همان محل سابق باقی است و تو گویی بر در و دیوار آن این بیت او نقش است:

به چشم عقل نظر می‌کنم یمن و یسار  
ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم کار

امید است انجمن آثار ملی و شهرداری و مردم ادب دوست اصفهان با بنای مقبره آبرومندی برای خلاق المعانی به این وضع ناپسند پایان دهند.

### دیوان کمال اسمعیل

قسمتی از اشعار کمال اسمعیل به اسم (کلیات خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل اصفهانی) دوبار در هند چاپ شده که یکی بدون تاریخ است و توسط ملک‌الکتاب در ۲۰۸ صفحه چهار ستونی به طبع رسیده و دیگر در بمبئی در سال ۱۳۰۷ (ق. ه) چاپ شده و در هر دو چاپ اشعار این شاعر بزرگ بسیار غلط به چاپ رسیده است و غالباً با آنچه در نسخه‌های کهن موجود است تفاوت بسیار دارد. صد غزل از کمال اسمعیل نیز به وسیله L. H. Gray از فارسی به انگلیسی ترجمه شده و به وسیله E. W. Mumford به شعر انگلیسی در ۱۹۰۳ م. چاپ شده است.

در تصحیح دیوان کمال اسمعیل نسخه‌هایی که در اختیار نگارنده بوده از این قرار است:

۱- نسخه (ع): این نسخه متعلق به کتابخانه عزت قویون در (ترکیه) است که تاریخ تحریر آن در پایان کتاب چنین ذکر شده: «... ثمان و ثماتین و ستمائة الهجریه» و ظاهراً این نسخه فعلاً قدیمی‌ترین نسخه از دیوان کمال اسمعیل است که در دست می‌باشد. از این نسخه به وسیله استاد محترم مجتبی مینوی فیلمبرداری شده و فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است. این نسخه دارای ۲۱۸ ورق و هر ورق ۳۴ سطر و جمعاً در حدود ۷۴۰۰ بیت است.

۲- نسخه (ک): این نسخه متعلق به کتابخانه «بغداد لی وهبی» (ترکیه) است و به وسیله استاد محترم مجتبی مینوی فیلمبرداری شده. این نسخه بیاضی و با خط نسخ نیک تحریر شده و دارای ۲۶۰ برگ و هر برگ شامل ۴۲ سطر و جمعاً در حدود ۸۰۰۰ بیت است. فیلم این سند نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است. ظاهراً این نسخه متعلق به قرن هفتم است.

۳- نسخه (ل): این نسخه متعلق به کتابخانه ملی ملک است و تقریباً در قرن هفتم تحریر شده و دارای ۳۱۱ ورق و هر صفحه شامل ۲۱ سطر و جمعاً در حدود ۱۳۰۰۰ بیت است و با خط نسخ بر روی کاغذ دولت‌آبادی تحریر شده و آغاز و انجام کتاب افتاده است.